اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض شد راجع به بحث حقیقت شرعیه که متعرض شدند اصحاب عرض کردیم این بحث را ابتداءا اهل سنت به صورت مشروح که دیروز یک مختصری را از همین کتاب بحر المحیط خواندیم خودش طولانی می‌شد دیگر آقایان مفصل تر مراجعه کنند، به طور مشروح نقل کردند و انصافش هم یک نوع اختلاف اقوال دارند عرض کردم اختلاف اقوال در میان کتب اهل سنت زیاد است و یک مقداری‌اش هم منشائش عدم دقت و عدم تحقیق در نقل است.**

**یعنی فرض کنید اگر از ابوالحسن اشعری چیزی نقل بکنند از آن مصدر اصلی اگر خودش کلامی داشته باشد از او کمتر نقل کردند قال فلان قال فلان که ابوالحسن اینطور گفت، علی ای حال این مشکل هست حالا مشکل تازه‌ای نیست که در این باب باشد.**

**روشن شد که عده‌ای قائل هستند که اینها حقایق لغوی هستند در لغت بوده یعنی اصلا در لغت عرب نماز به عنوان عبادت مخصوص مطرح بوده صوم به عنوان عبادت و نسک معروف و به عبارت دیگر صوم مطلق امساک نبوده صوم در لغت به معنای امساک نبوده است، خودش یک عبادتی بوده و خود صوم جزو عناوین نسک و جزو عناوین عبادات است بله قوامش به امساک است و الا خودش یک عنوانی دارد این ثم اتموا الصیام الی اللیل شاید اشاره به همان باشد.**

**وعرض کردیم در همان روایت معروفی که اهل سنت از پیغمبر دارند در باره‌ی روز عاشورا عرض کردیم مراد از این روز عاشورا ، عاشورای اولی است که پیغمبر اکرم در مدینه بودند چون حدود ماه شعبان ایشان به مدینه رسیدند ماه رمضان سال اول را ایشان روزه نگرفتند تا رسید به تاسوعا و عاشورای سال دوم در تاسوعا اهل یهود به اصطلاح روزه گرفتند عرض کردیم روزه‌ی یهود اصطلاحا می‌گفتند عاشورا، لکن در واقع از تاسوعا است در حقیقت از نهم محرم است.**

**عرض کردیم در این کتاب محلی ابن حزم یا در فهرستش عاشورا هو الیوم التاسع من محرم، این تاسع به این عنوان است، اهل یهود روزه‌‎شان به این نحو بود که از اذان ظهر به قول ما از زوال روز نهم روزه می‌گرفتند، شب هم اگر نمی‌خوابیدند غذا می‌توانستند بخورند بخوابند دیگر غذا نمی‌خوردند تا غروب روز دهم یعنی از ظهر روز نهم تا غروب روز دهم که روز عاشورا بود این را روزه می‌گرفتند، پیغمبر فرمودند که دیدم یهود روزه گرفتند گفتند چیست ؟ گفتند روز نجات حضرت موسی الی آخره، حالا در آنجا حضرت دارد که هر کسی که من کان ممسکا هر کسی تا حالا امساک کرده یعنی غذا نخورده فلیصم الی اللیل ، یعنی فرق است بین صوم و امساک ، ندارد من کان صائما فلیصم ، من کان منکم ممسکا، امساک اگر کرده و غذا نخورده و حضرت فرمود نحن اولی باتباع موسی پس تا شب به اصطلاح نیت صوم بکند.**

**و عرض شد که از ماه رمضان دوم پیغمبر دیگر روزه را تشریع شد در ماه شعبان سال دوم، ماه رمضان دوم تا ماه رمضان سال ده را دیگر پیغمبر و مسلمانان روزه گرفتند و حالا بحثی هم بود که راجع به روزه‌ی عاشورا که آیا نصب شد نشد چه شد ؟ آن بحث دیگری است.**

**علی ای حال صوم به معنای امساک نبوده همین روایت هم خیلی روشن است که صوم خودش یک نسک دینی بود و خودش یک عبادت بود بله قوام این عبادت به امساک بود، حالا به این مناسبت در این کتب تفسیر یا کتب فقه غالبا این مطلب را دارند که صوم در لغت به معنای امساک است و این شعر را هم نقل می‌کنند که خیل صیام وخیل غیر صائم ، یعنی یک مقدار از اسب‌ها صیام یعنی نگهشان داشتند یعنی افسارشان را گرفتند و نگه داشته‌اند و یک عده از اسب‌ها رها هستند غیر صائم.**

**به این تمسک کردند که صوم به معنای امساک است به این شعر عرب مشکلی که ما اصولا در این موارد داریم اختصاص به این مورد ندارد کلا در این موارد ما با یک مشکل روبرو هستیم و آن که امر ممکن است به عکس باشد نه این که اینها گفتند صوم در حقیقت به معنای عبادت مخصوص بوده اینجا به معنای امساک گرفته یعنی خیل صیام البته صیام اینجا جمع است مثل جمع صائم.**

**این به اصطلاح اصلش همان معنای دینی بوده است ، لکن بعدها در لغت به معنای امساک گرفته شده است، یک مشکل کلی کار در این مباحث لغوی که ما در دنیای اسلام داریم این است، فرض کنید لفظ جناح در لغت عرب که به معنای بال می‌آید یا جناح به معنای گناه اصطلاحا .**

**خوب نوشتند لیس علیکم جناح در قرآن هم استعمال شده است، جناح را گفتند به اینکه اصلش در فارسی است که گناه باشد، در صورتی که ممکن است به عکس باشد، اصلش عربی باشد و فارسی استفاده کرده‌اند ما یک مشکلی در این جهت در مسائل لغوی یک مشکل کلی در این مجموعه‌ی میراث لغوی خودمان داریم، این یکی از مشکلاتی است که باید حل تاریخی بشود البته الان به خاطر پیدا شدن گل نوشته‌هایی از اطراف مکه یعنی از منطقه‌ی ثمود تا خود یمن خیلی از نکات تدریجا روشن می‌شود یک گل نوشته دیدم از یمن چاپ هم کردند یعنی تصوریش هم هست حالا خواندنش مشکل است تقریبا مضمونش این است کلمه‌ی رحمان دارد ، رحمان آخر است، بسم الله ، به نام الله است نمی‌دانم چه رحمان، خیلی شبیه بسم الله الرحمن الرحیم خودمان است، خیلی عجیب است ندیده بودم و تازگی دیدم یک متنی است که خیلی شبیه نوشته‌ی همین بسم الله الرحمن الرحیم ماست در یمن که به خط حمیری یا خط نمی‌دانم چیست .**

**علی ای حال این هم خیلی تعجب آمیز است و واقعا هم شاید این درست بوده یعنی این کلمه‌ی بسم الله الرحمن الرحیم قبل از اسلام مثلا فرض کنید در یمن ... عرض کردم کرارا اصولا عرب از یمن منتشر شدند ، اصل تولد عرب در یمن است آمدند به شمال جزیرة العرب و تدریجا منتقل شدند و اصولا این کشورهایی که الان عربی هستند عده‌ایشان اساسا عرب نبودند مثل مصر ، اینها قبطی هستند قسمت‌‎هایی مثل لبنان و سوریه و شام و اینها که یا رومی بودند یا قسمت‌های دیگری بودند.**

**علی ای حال اینها نژاد عربی نداشتند بعدها عرب به اینها سیطره پیدا کرد و لغت عربی منتشر شد و بعید هم نیست یعنی آدم وقتی این آیه‌ی مبارکه در قصه‌ی حضرت سلیمان می‌خواند که وقتی نامه را سوال می‌کند به اصطلاح ملکه‌ی سبا به قول آقایان می‌گوید وانه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم، خیلی عجیب است در این آیه‌ی مبارکه کلمه‌ی بسم الله الرحمن الرحیم آمده است و واقعا خیلی تعجب آور است یعنی قرآن هم شاید این مطلب را تایید می‌کند که اصل این اصطلاح و جمله در سابق هم به کار برده شده است.**

**یعنی خیال نکنیم مثلا یک چیزی است که تازه پیدا کردیم که تعجب آور است که چطور بسم الله الرحمن الرحیم مثلا در قرآن آمده و در اصل افتتاح نامه‌هایی در یمن بوده است، این عبارتی که در این نامه آمده از حضرت سلیمان و انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم، شاید یک نکته‌اش این باشد که نشان می‌دهد این اصطلاح در آن زمان هم موجود بوده است که عرض کردم این سنگ نوشته که تصویرش را دیدم البته رحمان رحمانا نوشته است.**

**توضیح هم داده که احتمالا شاید بعضی از قسمت‌هایی خوانده نشده است. احتمالا همین بسم الله الرحمن الرحیم باشد، به خط عبری و اینها هم نیست، به خط حمیری یا نمی‌دانیم چیست.**

**علی ای کیف ما کان ما یک مشکلی در این جهت داریم، اصولا اصل مطلب در این بوده که تصوری کلی این بوده که حتی لغت یا عرف یک امر ثابتی است این را تصور کنید، ولذا خواندیم گفتند حقیقت لغوی داریم حقیقت عرفی داریم، کلمه‌ی حقیقت همان طور که شاید در خلال بحث‌ها اشاره کردیم اصلش از حقه به معنای ثبت است، حقیقت یعنی ثابت ظاهرش اینطور است، چیزی را که ثابت باشد حقیقت می‌گویند حالا اگر این دستگاه‌ها هست من یک جایی نقلی دیدم در کتاب قاموس یا صحاح حقیقت را به معنای رایه گرفته در لغت عرب رایه یعنی پرچم بزرگ آن پرچمی که رمز ارتش و بقای ارتش و جنگ و ادامه‌ی جنگ بود رایه می‌گفتند اگر این مطلب راست باشد حالا من چون جایی دیدم که نقل کرده است، خود من نشد مراجعه کنم که نکند این اشتباهی در نقل باشد .**

**یکی از حضار: ویقال الحقیقة الرایة ...**

**آیت الله مددی: یقال بله می‌گویم. از قاموس است ؟**

**یکی از حضار: تاج العروس.**

**آیت الله مددی: خوب آن شرح قاموس است.**

**نه این یقال برای خود زبیدی است ایشان اسمش زَبیدی است زُبیدی نخوانید زَبید محله‌ای است در یمن منطقه‌ای است در یمن ایشان شرحی در شرح گفته است، این تاج العروس بسیار کتاب نافعی است در لغت و باید گفت که یک دایرة المعارف است موسوعه است به اصطلاح فقط کتاب لغت نیست، مثل همین لغتنامه‌ی دهخدای ما، یک موسوعه‌ی فرهنگی بزرگی است انصافا خیلی زحمت کشیدند متنش قاموس است لکن شرحش برای سید مرتضی زبیدی یمنی است ویقال متن کتاب است؟**

**یکی از حضار: خود قاموس دارد الحقیقة ما یحق علیک ان تحمیه . یقال فلان حام الحقیقه ...**

**آیت الله مددی: نه این حام الحقیقة یک چیز دیگیری است ، نه خود حقیقت را ...**

**چون حقیقت را در کتب ترجمه کردند ثابت اصطلاحا ، حقه به معنای ثابت حقیق، آن وقت تاء برای مبالغه است، مثلا علام ، علامة ، یا راوی، راویة ، اصطلاحا تاء را برای مبالغه به کار می‌برند، حقیق یعنی ثابت ثبت، حقیقة یعنی کاملا ثابت ، تحلیل ادبی‌اش اینطوری است پس این شاید ...**

**یکی از حضار: رایه دارد ادامه‌اش دارد ...**

**آیت الله مددی: خود قاموس دارد ؟ صحاح هم به نظرم دارد**

**یکی از حضار: تهذیب دارد ...**

**آیت الله مددی: تهذیب اللغة ازهری ؟**

**یکی از حضار: بله بله .**

**آیت الله مددی: آنجا هم دارد ، به نقل از ؟**

**یکی از حضار : ابوعبید.**

**آیت الله مددی: حالا می‌گویم یک کمی عجیب و غریب است نقل یک کمی جای تامل دارد ...**

**البته احتمال دارد که در بعضی از موارد استعمال این باشد یک حدیث معروفی است که در مصادر ما از سکونی است، شاید جزو یکی از احادیث خیلی قشنگ سکونی این باشد، سکونی احادیث خیلی قشنگ هم دارد، یکی از احادیث قشنگش این است. عن رسول الله قال ان علی کل حق حقیقة و علی کل صواب نوارا، این تعبیر علی کل حق حقیقة شاید کنایه از همین بوده شاید این را از همین گرفتند احتمالی که ما دادیم شاید این باشد .**

**آن وقت این علی کل حق حقیقة یعنی هر حقی دارای یک پرچم و نشانه‌ی واضحی و روشنی است عرض کردم رایه پرچم بزرگ را می‌گویند و با ثبات هم می‌خورد چون مادام در جنگ‌ها برقرار بود جنگ برقرار بود اگر رایه می‌افتاد معلوم می‌شد که اینها شکست خوردند و علامت شکست بود، این رایه در اصطلاح در آن زمان این بود، اگر از معنای ثبات آمده به این معنا است.**

**علی ای حال شاید در شرح این عبارت ان علی کل حق حقیقة وعلی کل صواب نورا ، یعنی هر حقی یک علامتی و یک نشانه‌ی بارز و پرچم بزرگی دارد، شاید در این حدیث مراد را گرفتند نه اینکه حقیقت در لغت به این معناست، یا لازمه‌اش را گرفته‌اند ، یا لازمه‌اش را گرفته ‌اند**

**یکی از حضار: معنای کنایی باشد.**

**آیت الله مددی: احتمالا چرا .**

**علی ای حال ایشان دارد ویقال الرایه در حقیقة من خیال می‌کردم که صحاح هم دارد، صحاح نقل نکرده است ؟**

**یکی از حضار: صحاح دارد یقال الحقیقة الرایه ...**

**آیت الله مددی: این را از قاموس نقل کردند .**

**یکی از حضار: صحاح یقال را ندارد از زبیدی آورده است.**

**آیت الله مددی: زبیدی اضافه کرده من خیال کردم خود صحاح دارد، چون می‌گویم من مراجعه نکردم جایی دیدم خود من وسواس دارم مراجعه می‌کنم ببینیم مطلب درست نقل شده یا نشده الان هم اجمالا و الا خود من باید شخصا نگاه بکنم.**

**یکی از حضار: قاموس نوشته والحقیقة سید المجاز وما یحق علیک ان تحمیه والرایه.**

**آیت الله مددی: یقال ندارد .**

**یکی از حضار: نه ندارد.**

**آیت الله مددی: می‌گویم من جایی دیدم که از قاموس نقل کرده و به نظرم می‌آید که من در ذهنم درست نیست که از کدام مصدر است.**

**علی ای حال کیف ما کان آن که ما در لغت داریم به معنای ثبات است اگر هم به رایه گفته شده به قول ایشان کنایی به معنای اینکه چون این ثبات ارتش ثبات جیش به این پرچم بوده است، علی ای حال این تصور اصولا اینطور بوده خیال می‌کردند که یک معنایی را برای یک لفظی گفتند این دیگر ثابت است، این کلمه‌ی حقیقت در ذهنیت اینها این معنا را ثابت می‌گرفتند.**

**خوب الان کاملا واضح است خود لغت یک امر متغیری است امر ثابتی نیست در طی زمان‌ها عوض می‌شود اصطلاحات عوض می‌‎شود فرهنگ‌ها عوض می‌شود، مخصوصا بنا بر علی ما هو المعروف که در تدوین لغت عرب جاهای مختلف را رفتند، و مخصوصا اگر راست باشد که ابتدای تدوین اصولا در عراق بوده انتشار لغت از یمن بیاییم به بالا مثل مکه و مدینه و بیاییم مثلا تا مرز عراق آن وقت تدوین لغت یعنی بعبارة اخری ما در زمان عربی قبل از اسلام تدوین لغت نداریم این را در بحث حجیت قول لغوی توضیحش را عرض کردیم.**

**یکی مشکلی که الان قول لغوی‌های الان در ما دارد این است اینها همه‌شان در قرن دوم هم هستند، نه قرن اول یعنی خود خلیل کتاب ان دارد سیبویه اینها همه در قرن دوم هستند، در قرن دوم و در عراق این کار اتفاق افتاد اصطلاح دارند خرج الی البادیه اگر کتب لغت را دیده باشید ... مراد از بادیه در اصطلاح آنها به میان عشایر بدوی ما بین بصره و کوفه رفتند.**

**به این منطقه رفتند و تدوین لغت را کردند سمعت العرب یقول ، خودش سیبویه در الکتاب خودش هزار و پنجاه بیت شعر را آورده به عنوان استشهاد برای لغت پنجاه بیتش را نسبت نداده است احتمال می‌دهم جعلی باشد، اصلا این ابیاتی که بدون قائلند اینها ابیات جعلی باشند که درست کردند و الی آخره حالا این لغت عرب خودش یک تاریخی دارد.**

**ولذا یک مشکلی که کلا در لغت عرب پیش می‌آید حالا یک مساله‌اش همین تاثیر افکار و مذاهب و اینهاست، مثل همین بحث اینجا مثلا گفته آمنوا در لغت به معنای ایمان و تصدیق است این یک بحث کلامی است، این را اول به معتزله نسبت دادند تدوین لغت بعد از این است، این مشکل را از اینجا درست می‌کند.**

**یک مشکلش به خاطر این است یک مشکلش به خاطر قداستی بود که به این معانی دادند، خیال کردند که اگر حقیقت به معنای پرچم است بعدها در کل لغت عرب گرفتند، با اینکه این ممکن بود برای عشیره‌ی معینی باشد.**

**چون عشایر عرب حتی آنهایی که در مکه و مدینه بودند لهجه‌های مختلف داشتند، این لهجه‌ها تاثیرگذار بود، مثلا فرض کنید بنی تمیم معروف بود که ان نمی‌گفتند، عن می‌گفتند به جای همزه عین می‌گفتند، عن عنة التمیم معروف است، این عن عنه‌ی تمیم اشاره‌ی به این است مثلا اشهد عن لا اله ... اینطوری به جای ان عن می‌گفتند و هلم جری.**

**احتمال داده شده و ما عرض کردیم سابقا این اختلاف بین بعضی از لغات مثل یبسط و یبصط با سین و صاد صراط با سین و صاد و الی آخره من نمی‌خواهم حالا وارد بحث لغت بشوم اینها احتمالا اختلاف لهجه باشد اصلا اختلاف فرق بین ظاء یعنی اخت الطاء و ضاد اخت الصاد به لهجه باشد وما هو عن الغیب بضنین با ضاد استعمال شده است اخت الصاد، با ظن احتمالا خیلی نزدیک باشد، تقریبا به یک معنا هم هستند، در مباحث حجیت ظن متعرض شدیم دیگر حالا فعلا حال این بحث را نداریم.**

**به هر حال آنچه که پیش آمد یک مقدار به خاطر این اختلاف لغات و لهجات بود بعدها این را به کل عرب نسبت دادند این مطلب را امثال جرجی زیدان و اینها هم دارند که اینها از اشاعره مختلف نوشتند آن وقت در مقام نسبت به کل عرب نسبت دادند مثلا اینها معتقدند که سر مشترک از اینجا پیدا شد مثلا لفظ عین در یک عشیره‌ای در یک گروهی به معنای طلا بود در یک گروهی به معنای نقره بود در یک گروهی به معنای چشمه بود در یک گروهی به معنای چشم بود وقتی که اینها را جمع کردند گفتند عین در لغت عرب به این معانی می‌آید ، این مطلب را ان شاء الله در بحث مشترک آقای خوئی هم دارند نقل می‌کنند از جرجی زیدان و رد می‌کنند می‌گویند ثابت نیست، نه این مطلب ثابت است نه اینکه ثابت نباشد. این مطلب واضح است ثبوتی نمی‌خواهد.**

**پس اینها یک تصور ابتدایی داشتند که حقایق لغوی اموری ثابت هستند در صورتی که الان کاملا واضح است که لغت یک امر و موجود متغیری است به زمان‌ها عوض می‌شود به مکان‌ها عوض می‌شود به لهجه‌ها عوض می‌شود فقط اختلاف لهجه نیست که ما الان داریم، اختلاف لغت هم هست، و این تصور که اصولا ما حقیقت لغوی داریم و در مقابل آن حقیقت عرفی این خودش محل اشکال است، آن حقیقت لغوی هم یک جور عرف است عرفی است که قبل از این بوده یا بعدها که در مرحله‌‎ی تدوین رسید سعی کردند که یک نوع ریشه‌یابی بکنند این ریشه‌یابی و ارجاع‌ها منشاء این شد که بگویند ریشه‌ی لغوی‌اش این است در صورتی که ممکن است این کلمه اصلا هیچ ربطی در آن فرهنگی که استعمال شده ندارد.**

**علی ای حال مطلبی را که ما داریم این حقیقت لغوی روشن نیست، حقیقت عرفی به این معنایی که گفتند ... البته این در عرف ما هست فرض کنید مثلا رب الان غالبا وقتی به پدر می‌گوید برو رب بخر رب گوجه فرنگی به ذهن می‌آید، حال اینکه رب یک مفهوم عامی است واقعش در مستوای علمی‌اش اصطلاحا وقتی که مایعی یا آبی را از یک شیء می‌گیرند بجوشانند تا مقداری که وقتی می‌ریزند راه نیفتد به آن رب می‌گویند. راه بیفتد مایع است، اصطلاحش این است که لفظ انگلیسش هم کرم است، این لفظ رب یا لفظ معجون این است اما خوب الان در عرف بیشتر انصراف دارد به اصطلاح به مساله‌ی رب گوجه این در امور عرفی ما فراوان است و احتیاج به مثال ندارد.**

**لکن اینها را همان طور که عده‌ای هم نوشته‌اند بحثی کردند که آیا این واقعا به حد حقیقت می‌رسد یا یک مجاز عرفی است یک قرینه‌ی عمومی دارد این تحلیل را دارد یعنی واقعا در زمان ما الان لفظ رب به صورت یک حقیقت عرفی است چون می‌‎گفتند لا ریب فی الحقیقة العرفیة ، در بحث حقیقت عرفیه این بحث را دارند این تحلیل لغوی است و درست هم هست، به این تحلیل ما هم الان مبتلا هستیم.**

**واقعا کلمه‌ی رب الان در عرف ما معنای رب گوجه فرنگی است، یا نه کلمه‌ی رب به همان معنای معجون است لکن یک قرینه‌ی عمومی وجود دارد که مراد رب گوجه فرنگی است، این را دارند و این تحلیل درستی است.**

**این که اینها بعدها آمدند و این را تحلیل کردند گفتند مثلا رب در لغت به این معناست در عرف به این معناست، لغت را حقیقت گرفتند و ثابت، در صورتیکه معلوم نیست اصلا اصلش هم اینطور باشد**

**اما راجع به حقیقت شرعیه اینها بیشتر نظرشان به این بود که آیا ... ولذا بحث را روی امثال عبادات یا مسائل کلامی مختلف فیها بردند، آیا صلاَة به این معنای مخصوص بود یا دعا بود یه بقول مرحوم آقای آشیخ محمد حسین اصفهانی میل و عطف ، یا به معنای دیگری که گرفتند به معنای لین یعنی نرم شدن، چون در اثر حرارت یک شیئی نرم می‌شود.**

**چون در خود قرآن نار به معنای یصلی النار الکبری ، اصلا به معنای آتش است، یا اصلا هیچ کدام نبوده چیز دیگری بوده اما به هر حال عرض کردیم شواهد ما در این جهت شواهد تاریخی فراوان در امم مختلف اینکه اینها دارای عبادات و نسک مخصوصی بودند حالا ممکن است یکی لفظ صلاة بگوید یکی دیگری بگوید، این را نمی‌شود انکار کرد و این معلوم نیست که به اصطلاح لغت حتی بر او مقدر باشد، این روشن نیست.**

**مثلا ما الان عرض کردیم شواهد ما نشان نمی‌دهد که اهل مکه و مشرکین روزه داشتند، اهل مکه و مشرکین نماز داشتند حج هم داشتند، دادن پول را به عنوان مبداء مقدس داشتند، عرض کردیم بعضی از شواهد تاریخی را وقتی آدم مقایسه می‌کند اگر می‌خواستند پول را به یک مبداء مقدس بدهند از پنج انگشت یکی ، اصطلاحا ما به آن می‌گوییم خمس، اصطلاح خمس از پنج انگشت یکی است.**

**و اگر می‌خواستند برای امور اجتماعی و اداره و بیت و المال به قول معروف و خزانه و بودجه‌ی عمومی بدهند از هر ده انگشت یکی اصطلاحا عشر، اصولا معیار مالیات‌ها غالبا در بشر روی همین معیار خمس و عشر بود یا از هر پنج انگشت یکی یا از هر ده انگشت یکی بود.**

**البته ما مالیات یک دوازدهم هم داریم اما متعارفش این بود روی ده انگشت یکی، مثلا در خود جاهلیت که بود تازگی هم عرض کردیم از هر ده انگشت یکی بود عشر بود، مالیات متعارفی را که می‌گرفتند عبارت از عشر بود، لکن صدقات ، در یک روایتی دارد که حضرت عبدالمطلب گنجی را در همین پای کعبه و زمزم کشف کرد فاخرج خمسه ، این خمس در اینجا مراد صدقه است این خمس مصطلح ما نیست، اصلا در آن زمان این خمس مصطلح وجود نداشت، آن زمان مالیاتی که به عنوان رئیس عشیره می‌گرفتند ربع بود، بیست و پنج درصد بود بیست درصد نبود، که به عنوان ربع هم مرباع می‌گفتند و شرحش را سابقا عرض کردم، خمس به عنوان صدقه بود.**

**یعنی اگر می‌خواستند از مال خودشان به یک مبداء اعلی به یک مبداء مقدس به کلیسا به کاهن به یک مبداء بالا پولی با برسانند پنج انگشت یکی یعنی بیست درصد به امور اجتماعی بود ده انگشت یکی بود ده درصد، که اصطلاحا عشر می‌گویند.**

**این اصطلاحات و این مطالب اینها قبل از اسلام هم بود بله روزه نبود اما این به این معنا نیست که همان عرب جاهلی و مشرک یا عرب اهل مکه و اطراف کلمه‌ی صوم را به معنای عبادت نمی‌شناختند ، یک مشکل ما این است، وقتی می‌‎گوییم نبود یعنی خیال می‌کنیم که این لفظ هم نبود نه این روشن نیست.**

**به هر حال عرب مکه و دیگران در ارتباط با سایر امم بودند و سایر امم قطعا دارای عبادت روزه بودند یعنی فرض کنید مثلا عرب مدینه این کار را نمی‌کرد عرب مکه یک مسافرت تابستان داشت به سوریه که آنجا هم یهود بودند و هم مسیحیت بوده که روزه می‌گرفتند و یک مسافرت زمستانی هم به یمن هم داشت ، حالا نمی‌دانم ایرانیان یعنی در دین مجوس هم روزه متعارف بوده یا نه.**

**اصولا اثبات این مطلب، اولا خود عرب که اصلا صلاة داشت که آیه‌ی مبارکه هم هست وما کان صلاتهم عند البیت الا تصدیة ومکائا، و شواهد... یک شعری هم در همین دائرة المعارف یا غیرش از این اعلم شنطوری نقل می‌کنند که از شعرای جاهلیت است آن هم لفظ صلاة را به کار برده است.**

**در خود قرآن هست احتیاج به شعر دیگران نیست، ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی ، این آیه‌ی مبارکه در سوره‌ی اقراء است که یا در سال اول نازل شده یا در سال دوم چون در مورد سوره‌ی اقراء یک قولی هست که کلا در سال اول و همان اوائل مبعث نازل شده است، یک قولی هم هست که پنج آیه‌ی اول در سال اول بقیه که این هم جزو آیات بقیه است بعد از آن پنج آیه در سال دوم نازل شده است.**

**به هر حال شواهد بر اینکه صلاة در خود لغت عربی اینکه مرحوم آشیخ محمد حسین و دیگران نوشتند که از کجا معلوم که به لفظ صلاة بوده و آقای خوئی هم ... نه به همین لفظ صلاة هم به کار رفته است.**

**اصولا در میان جوامع بشری قدیم‌ترین شواهد حتی قبرهایی که هست آثاری که در قبرها هست ایمان به یک جهت مقدس و پاک و بالا همیشه علائمش موجود بوده اینطور نبوده که نباشد آن وقت این اعمالی را که برای این جهت انجام می‌دادند اعمال بدنی را اصطلاحا مثل صلاة و صوم حساب می‌کردند و اعمال مالی را مثل زکات حساب می‌کردند یعنی هر دو وجود خارجی داشتند.**

**یکی از حضار: آیاتی که مثال می‌زنید اینها محل نزاع است بحثمان سر صلاة است با حالت محسوس است خوب این عبدا اذا صلی ، عبدا اذا دعی ممکن است معنای ...**

**آیت الله مددی: نه واضح است چون پیغمبر نماز می‌خواندند می‌آمدند پیغمبر را در کعبه اذیت می‌کردند، گفته شده نه .**

**یکی از حضار : همین این مشخص نیست صلاة و اینها هم شاید دعا می‌کرده ...**

**آیت الله مددی: نه همین حالت است.**

**عرض کردم ببینید یک نوع مجموعه‌ی اعمالی که انسان در مقابل یک مبداء اعلی و یک مبداء مقدس انجام می‌دهد این که خصوصیت عملی خوب این تاریخ می‌خواهد، این اختصاص به روایات ندارد، مثلا پیغمبر اکرم از همان اوائل مامور به صلاة بودند و نماز می‌خواندند لکن معین نبود، انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل ونصفه ... بعد که در سال پنج مبعث به اصطلاح معراج واقع شد در روز صبح معراج این آیه‌ی بنی اسرائیل سوره‌ی اسراء به اصطلاح نازل شد، این در صبح لیلة الاسراء والمعراج نازل شد، اقم الصلاة لدلوک الشمس الی غسق اللیل که اوقات نماز را مشخص می‌کند.**

**و این نماز در سال پنجم پنج نوبت همه دو رکعتی خوانده می‌شد این ادامه داشت تا سال دوم هجرت در ماه شعبان قبل از ماه رمضان سال دوم تا ماه رمضان سال دوم، در ماه رمضان سال دوم این اضافات پیغمبر اضافه شد لکن صلاة صلاة بود دیگر فرق نمی‌کرد. در ماه رمضان عرض کردم یک روایت داریم شاید هم دو تا الان در ذهنم نیست، البته از خط غلو است ، که این کار در شب نیمه‌ی ماه رمضان شد به احترام ولادت امام مجتبی علیه السلام ، در روایت ما اینجور آمده است. اما در روایت اهل سنت عایشه دارد عمر دارد که کانت الصلاة رکعتین رکعتین فاضاف رسول الله این را هم آنها دارند.**

**یک بحثی هست در ذیل آیه‌ی مبارکه فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلاة در باب صلاة مسافر یا صلاة خوف ما این مباحث فقهی‌اش را مفصل متعرض شدیم این آیه‌ی مبارکه ظاهرش خوف است، اهل سنت هم به خوف زدند. در میان علمای شیعه هم خط بغدادی ما معتقد بود راجع به خوف است، آن خط بغدادی امثال کلینی و مرحوم سید مرتضی این آیه را در صلاة خوف آوردند در صلاة مسافر نیاوردند.**

**یک خط قمی داشتیم که بر می‌گشت به یک نسخه‌ی حریز به عبدالله سجستانی آنها می‌گفتند این راجع به صلاة سفر است. این را مرحوم صدوق دارد البته ظاهرا از عبارت صدوق چون می‌گوید روی عن زراره... ظاهرا احتمالا مشایخ قم حتی استاد ایشان هم قبول نداشته است، ابن الولید لکن صدوق آورده است.**

**عرض کردم این مطلب که این آیه در صلاة سفر است ما این را توضیح دادیم چون به این نحو نگفتم این را در میراث‌های شرقی خودمان داریم در تفسیر عیاشی آمده است و در میراث‌های غربی ما عرض کردم شما کوفه و بغداد را وسط بگیرید مثل سمرقند و کش اینها شرق هستند مثل مصر و سوریه و شام اینها غرب هستند.**

**در دعائم هم آمده است، یکی غربی است یکی شرقی است، در میراث‌های اصلی ما مثل کافی و اینها نیامده است، در فقیه آمده لکن عبارت فقیه مشعر به اینکه محل اشکال مشایخ قم بوده روی دارد. به هر حال ایشان دارد، خوب اینها یک آیه را به صلاة خوف زدند یک آیه را به صلاة سفر زدند.**

**شاید دیده باشید که از ابن عباس هم نقل شده در کتاب حریز هم در یک نسخه‌ی حریز این بوده که این در باب خوف قصر فی قصر دو تا قصر است نه یکی.**

**یکی از حضار: یک رکعت می‌شود ؟**

**آیت الله مددی: ها یک رکعت می‌شود**

**قصر فی قصر به نظرم اگر در تاریخ نگاه کنید ابن عباس دارد، اگر حافظه‌ی من خراب نشده باشد ایشان دارد که قصر فی قصر، و مرحوم شیخ صدوق منفردا در کتاب فقیه دارد می‌گوید و کان شیخنا ابن الولید می‌گوید هو قصر فی قصر رواه عن حریز به همین طریق از حریز است که این معلوم می‌شود که مرحوم ابن الولید نظرش این بخش روایت حریز بوده که این قصر فی قصر البته توضیح داده نشده فقط همین که مثلا در حال سفر یک قصر است و به خاطر خوف هم یک قصر دیگر می‌آید در حال سفر چهارتا می‌شود دوتا در حال خوف هم دو تا می‌شود یکی، لکن من فکر می‌کنم نکته این نبوده این آقایان این طور نوشته.**

**ببینید فلیس علیکم جناح این که شما اشکال فرمودید درباره‌ی اینکه صلاة مراد چیست ان تقصروا من الصلاة احتمالا در ذهن ابن الولید این بوده که این آیه در ... چون اینطور نوشتند که سوره‌ی بقره در اوائل ما نزلت بالمدینة، اگر این مطلب در اینجا نوشته نشده ، من عرض کنم چون بحث حقیقت شرعیه هم هست نکاتی لطیفی است، این اگر باشد شاید ابن الولید که به شواهد مراجعه می‌کرده نظرش این بوده لیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلاة این صلاة در وقتی است که دو رکعتی بوده هنوز چهارتا نشده است.**

**اینها غالبا خیال کردند قصر فی قصر یک قصرش به لحاظ سفر است یک قصرش به لحاظ خوف است، لکن اگر این مطلب درست باشد من اوائل ما نزلت بالمدینة سوره‌ی بقره است و شواهد هم تاییدش می‌کند و خیلی هم جای توجه دارد یعنی آقایان باید یک مقدار مساله‌ی جمع قرآن و تاریخ قرآن را هم باید درش ببینند.**

**چون در این سوره از همان اولش الف لام میم ذلک الکتاب اگر من اوائل ما نزلت بالمدینه باشد هنوز در مدینه پیغمبر آمده اصلا قرآن کتاب بوده است، اصلا باید تفکرمان را در نزول قرآن را هم عوض بکند مباحث دیگر هم دارد که حالا من نمی‌خوااهم وارد بحثش بشوم.**

**علی ای حال احتمالی که من دادم شاید از ابن عباس و ابن ولید ما، که حالا ابن ولید که از حریز نقل کرده است، ببینید عبارت من لا یحضر را، این هم خیلی عجیب است چون کسی از حریز نقل نمی‌کند چون حریز خیلی مشهور بوده کرارا گفتیم دیگر، کتاب الصلاة حریز از کتب بسیار مشهور در قم بوده است کسی دیگر هم جز ابن الولید نقل نکرده است این هم خیلی عجیب است، خیلی تعجب آور است این سنخ این مطالب، و قصر فی قصر اگر این مطلب اینجور باشد انصافا حرف ابن الولید خیلی بی پایه نیست.**

**پس این مبحث که ما اگر حقیقت شرعیه را قائل شدیم یا نشدیم در روایات چه کار کنیم، بحث روایات تنها نیست من الان برای شما آیه‌ی قرآن خواندم، شاید در ذهن آنها این بوده فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلاة این قصر صلاة در آن وقت دو رکعتی است، عرض کردم در ماه رمضان سال دوم یعنی پنج سال نماز عدد نداشته است، ده سال نماز دو تایی بود، هشت سال باقیمانده هم نماز به همین صورت هفده رکعت درآمد، ده رکعت بود، بعد به صورت هفده رکعت درآمده به سنن رسول الله حالا یک شرعی هم آن دارد که مباحث صلاة مسافر شرح خاصی دارد مخصوصا از دیدگاه ما با این آقایان فرق‌هایی دارد.**

**علی ای حال بعید نیست، پس بحث حقیقت شرعیه اینطور نیست که شما ببینید فقط در روایات پیدا می‌شود، البته می‌گوید ایشان که نقل می‌کند صدوق از حریز نقل کرده است، نقل مرحوم صدوق این است.**

**حالا به مناسبتی من نمی‌خواستم وارد بشوم، همین حدیث را منحصرا شیخ صدوق در میان مصادر ما ... چون تفسیر عیاشی آن وقت بین اصحاب معروف نبوده دعائم الاسلام که وجود نداشته، اصلا کسی به مصری‌ها نگاه نمی‌کرده است، صدوق هم که نقل کرده نه کلینی این را نقل کرده نه مرحوم شیخ طوسی، شیخ طوسی هم نقل نکرده است.**

**صدوق در قرن چهارم نقل کرده قرن پنجم شیخ طوسی اصلا این را نقل نکرده است، این روایت خیلی معروف است همه شنیدید من این قلت تقصیر واجب است حضرت فرمود خدا فرمود لا جناح بعد تمسک کردند به آیه‌ی فمن حج البیت واعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهم این را فقط صدوق نقل می‌کند کلینی قبل از صدوق نقل نمی‌کند مرحوم شیخ طوسی هم بعد از صدوق نقل نمی‌کند لکن الان در زمان ما خیلی مشهور شده سر شهرتش از کتب علامه است علامه در قرن هشتم نوشت روی الصدوق فی الصحیح، اسمش را گذاشت صحیح.**

**در حقیقت نه شیخ طوسی این روایت را دارد نه مرحوم کلینی، این یک دفعه شد صحیح ، چرا سرش هم این شد علامه وقتی این روایت را دید روی عن زراره و محمد بن مسلم فرقی بین روا و روی نگذاشت، گفت صحیح است، الان که آمدند گفتند نگفت روا زرارة ... اگر روا گفته بود سلمنا ، این بحثی است که الان مطرح شده است و الا از زمان علامه هم به بعد ...**

**چند دفعه هم عرض کردم لااقل اصطلاحات علامه هنوز در زبان ما جاری است، علامه فرمود صحیح است، آقایان هم گفتند صحیح است و توضیح دادیم این روایت در کتاب حریز بوده مشایخ قم ما این را قبول نکردند.**

**یکی از حضار: استاد این که می‌فرمایید وسمعت شیخنا محمد بن حسن رضی الله عنه یقول روّیت انه سئل الصادق علیه السلام عن قول الله عز وجل واذا ضربتم فی الارض ... فقال هذا تقصیر ثان... الرجعل رکعتین ...**

**آیت الله مددی: تقصیر فی تقصیر آن تعبیر معروف این است، تقصیر ثانی بعد چه می‌گوید؟**

**یکی از حضار: وهو ان یرد الرجل رکعتین برکعة وقد رواه حریز عن ابی عبدالله علیه السلام...**

**آیت الله مددی: اها رواه حریز عرض کردم، ابن ولید ...**

**حالا عجیب این است نه این روایت حریز در کافی آمده نه آن یکی هر دویش هم از کتاب حریز است...**

**یکی از حضار: روّیت می‌گوید...**

**آیت الله مددی: خوب یعنی سندش ... اگر روّیت گفت یعنی قابل اعتماد است،**

**عرض کردم سه جور قرائت شده است، رَوَیتُ ، رُویتُ ، رُوّیتُ ، سه جور قرائت شده و ما احتمال دادیم هر کدام دارای معنای خاص باشد حالا از اصول هم خیلی خارج نشویم وقت هم تمام شد.**

**علی ای حال کیف ما کان دقت فرمودید سر مساله را دارم، شاید مرحوم ابن الولید اضافتا بر این نسخه ... حالا این خیلی عجیب است هر دو روایت ابن الولید را اصحاب ساقط کردند، این خیلی عجیب است، اصحاب یعنی مرحوم کلینی و مرحوم شیخ طوسی لکن علامه چون گفت صحیح است از زمان علامه در کتاب‌های ما آمده است جواهر و ... همه‌ی آقایان رفتند دنبال این بحث ... به عنوان صحیح قبولش کردند و توجهی هم نکردند که این در یک نسخه‌ای بوده که بزرگان ما مثل مرحوم کلینی و مرحوم صدوق آن را نقل نکردند حالا سرش چه بوده آن بحث دیگری است.**

**آن خط‌های دور که بیشتر جنبه‌ی تعبد دارد آن‌ها نقل کردند مثل سمرقند از یک طرف مصر از یک طرف دیگر آنها نقل کردند اما در مراکز حوزوی ما نقل نشده است، در میانه در مرکز جز صدوق رحمه الله نقل نکرده است، صدوق هم با عنوان روی دارد ، این توجهات نشده است و مطلب به اینجا رسیده که الان وجود دارد من فکر می‌کنم ابن الولید شاید نظر ... البته ایشان می‌گوید روا ذلک عن حریز، قبول دارم اما ابن الولید هم ترجیح داده این قول را به خاطر کلمه‌ی صلاة که در آیه هست چون تا حالا گفته نشده است، این بحث حقیقت شرعیه، می‌خواستم بگویم که در خود قرآن هم جایگاه دارد.**

**فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلاة ، صلاة در زمان نزول آیه دو رکعت بوده هنوز چهار رکعت نشده است، آن وقت اگر بنا باشد قصر بخورد به دو رکعت می‌شود یک رکعت تقصیر ثان ، تقصیر فی تقصیر .**

**وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین.**